



## «مش مکرمه» بالاخره کار خودش را کرد

### زهرا مهاجری

«مه دل خواسته شاعر بوم، سواد نداشتمه، نقاش بیمه.»<sup>۱</sup>  
 «رنگ‌ها را خودم درست می‌کردم. همه رنگ‌ها در طبیعت بود جز رنگ آبی که آن را هم یاد گرفتم درست کنم.»  
 اینها را مکرمه قنبری گفته است؛ مادر بزرگی که کودکی اش را در سال‌های پیری جست‌وجو می‌کرد و آرزوهای  
 بر باد رفته اش را در نقاشی‌هایش به تصویر می‌کشید.

فرزندانش «ننا» (ننه) صدایش می‌کردند و اهالی روستا به اسم «مش مکرمه» می‌شناختندش.  
 مکرمه قنبری سال ۱۳۰۷ در روستای دریکنده بابل، در استان مازندران به دنیا آمد. جوشش درونی او برای خلق  
 تصاویر، از همان زمان کودکی به صورت بازی با گل و خاک خود را آشکار می‌ساخت. اما زندگی در یک خانواده  
 روستایی و کم بضاعت هیچ گاه مجال برای پرداختن به تمایلات شخصی اش به او نداد.  
 میل هنری مکرمه در طول زندگی اش با روی آوردن به کارهای دیگری مانند خیاطی و آرایشگری یا به قول  
 خودش «عروس سازی» بروز یافت.

او از ده سالگی کار می‌کرد و در سن خیلی کم با مردی ۵۳ ساله که پیش از او سه همسر دیگر کرده بود،  
 ازدواج کرد و با وجود فشارها و سختی‌های زندگی، تا ۶۷ سالگی مجال برای پرداختن به نقاشی نیافت.  
 نقاش شدن مکرمه بر اثر یک اتفاق بود. او گاو محبوبی داشت که هر روز برای علوفه دادن به آن، مسافتی طولانی  
 می‌پیمود و علوفه را بر پشتش می‌گذاشت و به خانه می‌آورد. تا اینکه بیمار شد و فرزندانش که نگران سلامتی  
 مادر بودند، بدون اطلاع او گاو را فروختند. با این کار، مکرمه بسیار غمگین شد و برای غلبه بر اندوهش به نقاشی  
 پناه برد.

او بدون اینکه هیچ آموزشی دیده باشد، دست به خلق تصاویر فوق العاده ای زد. اولین کارش تصویری از یک گاو  
 بود که با گل و خاک روی سنگ نقاشی کرد. از آن به بعد، تمام دیوارهای خانه، درها، منبع آب، کدوخلوایی‌ها و  
 هر آنچه را که می‌شده از طرح و رنگ انباشته کرد. در ابتدا از آنچه در طبیعت وجود داشت، مثل تمشک و پوست  
 گردو، برای ساختن رنگ استفاده می‌کرد و به گفته خودش، تنها رنگی که در طبیعت وجود نداشت رنگ آبی بود  
 که بالاخره ساختن آن را هم یاد گرفت.

جانعلی، یکی از پسران مکرمه، که مدتی دانشجوی رشته نقاشی بود و به خاطر مشکلات مالی مجبور به انصراف  
 شده بود، وقتی علاقه مادرش را دید، به او پیشنهاد کرد که برایش رنگ و بوم و قلم مو بخرد، اما مکرمه به او گفت:



«تو خودت درست را به خاطر اینکه پول نداشتی ول کردی. چطور می‌خواهی برای من این چیزها را بخری؟ همان کاغذهای نیمه کاره خودت را بده.» آن‌جا بود که جانعلی تازه متوجه شد مادرش از مدت‌ها پیش در فکر نقاشی بوده و احتمالاً هر وقت تنها می‌شد، به سراغ وسایل نقاشی او می‌رفت!

مکرمه مدت‌ها مخفیانه و دور از چشم دیگران نقاشی می‌کرد. خودش در مصاحبه‌ای که هالی، فیلم‌ساز آمریکایی با او داشته، گفته است: «تا چهار سال، فقط شب‌ها نقاشی می‌کردم و هر وقت سرزده مهمان می‌رسید، سریع وسیله‌هایم را قایم می‌کردم، چون فکر آنها این بود که کاغذ، رنگ و قلم به چه درد یک کشاورز می‌خورد.»

اکنون تمام خانه مکرمه مملو از نقاشی‌هایی است راوی داستان‌های تلخ و شیرین از قرآن و ماجراهای زندگی خودش و اعتراض همیشگی او به ازدواجی ناخواسته با مرد میان‌سالی که همسن پدرش بود.

مکرمه سواد خواندن و نوشتن نداشت. حتی اسمش را زیر تابلوهایش نقاشی می‌کرد؛ اما شعر هم می‌گفت، چنان‌که در گفت و گو با یکی از نشریات به این مسئله اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

اولین نمایشگاه آثار مکرمه در سال ۱۳۸۴ در گالری سیحون برپا شد. پس از آن هر سال نمایشگاهی در همین گالری از آثار مکرمه برگزار شد. همچنین در سال ۱۳۸۴ نمایشگاهی از آثار وی در لس‌آنجلس ترتیب یافت. مکرمه قنبری در سال ۲۰۰۱ میلادی برای برپایی نمایشگاهی از آثارش به سوئد رفت و همان سال به عنوان زن سال سوئد برگزیده شد.

کارشناسان هنر اروپا آثارش را با نقاشی‌های شاگال مقایسه می‌کنند. مکرمه همچنین در جشنواره فیلم رشد جایزه مخصوص هیئت داوران را به همراه جایزه جشنواره ادبی-هنری روستا دریافت کرد.

«مکرمه - خاطرات و رؤیاهای» فیلم مستندی است درباره زندگی و آثار مکرمه قنبری که توسط ابراهیم مختاری، کارگردان نامی کشورمان، کارگردانی و در چندین جشنواره بین‌المللی نمایش داده شده است.

همچنین کمپانی فاکس در نمایشگاهی که در سال ۲۰۰۵ در لس‌آنجلس از آثار این هنرمند برگزار شد، امتیاز ساخت فیلم از زندگی مکرمه را خریداری کرد و قرار است ساخت این فیلم به زودی آغاز شود.

مکرمه قنبری دوم آبان ماه ۱۳۸۴ در ۷۷ سالگی بر اثر ضایعه مغزی از دنیا رفت و در حیاط خانه‌اش به خاک سپرده شد.

پی‌نوشت

۱ و ۲- دلم می‌خواست شاعر شوم، سواد نداشتم، نقاش شدم.